

## قصه زندگی آدم‌ها

صفحه آدم‌ها جایی برای قصه گفتن است. می‌خواهیم در این صفحه هفته‌نامه آتیه‌نو، قصه آدم‌ها را برای شما بگوییم. آدم‌هایی که همیشه پیرامون ما هستند. آدم‌های معمولی که مثل ما، در کارشان موفق می‌شوند، شکست می‌خورند، می‌برند و می‌بازند. آدم‌هایی که مثل ما گریه می‌کنند، می‌خندند، شادند و گاهی غمگین! آنهایی که مثل ما عاشق می‌شوند و برای زندگی می‌جنگند. قصه آدم‌هایی که ما باشیم در این صفحه نگارش می‌شود. شما هم اگر کسی در اطراف‌تان می‌شناسید که قصه زندگی‌اش شنیدنی است به ایمیل kimia.kimiai@gmail.com پیام دهید و بگویید تا قصه‌ او را بنویسیم.

یکشنبه ● ۹ مهر ۱۳۹۶ ● شماره صد و بیست‌ودو

۰ ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹

# آدم‌ها

روایت‌زندگی



علم‌جامانده از محرم، مشبک و سوراخ‌سوراخ است. حاج‌یوسف می‌گوید شاید حدود ۴۰هزار سوراخ در این علم درآورده‌ایم. کار سختی است. خیلی وقت‌ها فولاد و آهن می‌برد توی چشم.

# علامت‌های ارادت

واگوبه‌های علامت‌ساز بازار آهنگرها که سال‌هاست برای هیئت‌های عزاداری علم‌می‌سازد

•نسرین ظهیری•

•روزنامه‌نگار•

تیغ‌ها و رخ‌ها و شیرها، زیر آفتاب، خم‌وراست می‌شوند. دکان علامت‌سازی، پر از دبه اسید و روغن است. انبوه خرده‌آهن و فولاد، بازار شام آهنی، دیوارهای روزگار گذشته و البته دو علمی که همچنان بر دیوار و شاسی‌اش تکیه داده‌اند. آفتاب اما، دل نمی‌کند از طوقی و تیغه‌ها. حاج‌یوسف، چندان راضی به حرف‌زدن نیست؛ مین‌من می‌کند. کلماتش را کش می‌دهد. سلام و صلوات می‌فرستد و شیطان را بی‌دلیل، لعنت می‌کند. اما معرفت به خرج می‌دهد و تعارف می‌زند. همجوار علامت‌ها می‌شوم. یکی‌دو علامت، در مغازه باقی‌مانده‌اند. کبوترهای آهنی غمگین. طاووس‌های رنگ‌رنگ، شیرهایی که روی تیغه اصلی نشسته‌اند. ذکرهای صلوات و دعا با طنین زیبای کلمات. علامت‌ها انگار منتظرند. می‌گویم: «انگار خلوت است مغازه استاد، لایذ مشتری‌ها جنس‌شان را برده‌اند.» می‌گوید: «چندوقت پیش، خانمی مثل شما آمد اینجا، عکس هم گرفتند. برای ما دردسر شد. هنوز ملت و رییس‌روسا، تکلیف‌شان با علامت‌سازی، معلوم نیست. گاهی روی منبر می‌گویند که این‌ها وهن است و خرافات و هیئت‌های عزاداری را منع می‌کنند که مثلاً کتل و علامت و این‌ها نیابردید توی حسینیه‌ها. خب ولله تا آنجایی که من می‌دانم، خانواده‌های زیادی از این‌کار، نان می‌خورند. این کبوتر و شیر و طاووس را ببین، اینها که اینجا درست نمی‌شوند. برای درست‌کردن بعضی‌های‌شان، کلی خانواده جمع شده‌اند تا مثلاً این

شیر و کبوتر را بسازند و نان‌شان دربیاید. نمی‌شود به همین راحتی، کاری را غلط حساب کرد. محرم، اگر ماندنی شده، به خاطر همین علامت‌ها و اسباب است. جوان‌هایی هستند که با عشق بلندکردن اینها، هیئتی و نمازخوان می‌شوند؛ و سر سفره امام حسین (ع) می‌نشینند. علامت، خرافه محرم نیست، اسباب آن است.» حاج‌یوسف، مردد حرف می‌زند؛ اما نمی‌تواند جلوی درددل‌هایش را بگیرد. آن‌قدر عجله دارد که هنوز وقت نکرده‌ام به صورتش نگاه کنم. چشم‌هایش خسته است و نگاهش، بال‌بال می‌زند در حوضچه دائمی چشم‌هایش. شیر دست‌ها و گونه‌هایش، عمیق‌اند. یک عمر زندگی با آهن و فولاد، دست‌های آهنین، گونه‌های فولادی. می‌گوید: «این علامتی که برده‌اند، ۱۰ میلیون شد. دسترنج چندین‌ماه کارکردن، رویم نشد برای کار عزای امام حسین (ع) چانه‌بزیم. خودش روزی ما را می‌رساند. تا حالا که رسانده؛ بقیه را هم حتما جایی حساب و کتاب می‌کند.» پیرمرد، کلامش را آب و تاب می‌دهد: «قطعات مختلفش را فعلا از چین وارد می‌کنند. این، چندان دلخواه مشتری‌ها نیست، هر چه باشد، پای دین و ایمان مردم، وسط است. خیلی‌ها اصرار دارند که همه‌چیز علامت، دست‌ساز خودمان باشد؛ دست‌ساز استاد آهنگار مسلمان ایرانی. می‌گویند دست نامسلمان نخورد به این نماد عاشورا.» حاج‌یوسف چای می‌ریزد؛ دارچینی؛ توی استکان



## کتیبه | ۰۹

کمر باریک و نعلبکی طرح ناصرالدین‌شاهی. هوا بوی آهن می‌دهد؛ جای طعم قدیمی. دست‌های آهنی حاج‌یوسف، می‌لرزد وقت خوردن چای. به روی خودش نمی‌آورد. دستمال برمی‌دارد و شروع می‌کند به گردگیری تیغه‌های آخرین علم مغازه. طوقی‌ها را برق می‌اندازد. می‌گوید: «جنس علم از فولاد است؛ قبلا از فولاد آلمانی استفاده می‌کردیم اما تحریم که شدیم، بازار خراب شد و مجبور شدیم از فولاد چینی استفاده کنیم. خب فولاد چینی، مرغوب نیست و زود ترک برمی‌دارد و می‌شکند. کارکردن با آن، سخت است. تیغ‌هایی که با فولاد آلمانی ساخته می‌شود، کلی توفیر دارد، خوب روی علامت می‌نشیند و خوب خم و راست می‌شود.»

مشتری آشنایی وارد می‌شود. خوش‌وبش حاج‌یوسف، به درازا نمی‌کشد. آمده تا علامت بخرد. حاج‌یوسف می‌گوید: «امروز چهارم محرم است، خیلی دیر آمده‌ای. ان‌شالله سال دیگر.» مشتری همان‌طور ایستاده به حاج‌یوسف توضیح می‌دهد که هیئت اسمال‌شان، بودجه آنچنانی ندارد. علامت قبلی را دزد برده و حالا پول ندارند که یکی دیگر بخرند، می‌گوید: «اگر نتوانیم علامت جور کنیم، هیئت، بی‌رونق می‌شود و حال‌وهوای همیشگی را ندارد. همین الان هم کم‌رونق است. تا تاسوعا و عاشورا، باید فکری بکنند.» وقت رفتن، حاج‌یوسف، مرد را صدا می‌زند: «عصر وانت بیا این علامت را ببر؛ قرضی، محرم اسمال را رد کن، تا سال بعد یکی فکری بکنید.» مشتری که می‌رود، می‌نشیند: «این شیرها حتما باید روی علامت باشد. شیر، نماد امیرالمومنین (ع) است. طاووس، نشانه زیبایی حضرت مهدی(عج)، این ازدها نشانه اجنه، و رخ، نشانه اشرف مخلوقات است. نگاه کن، علامت خودش به ته‌پایی می‌تواند قصه امام حسین (ع) را بگوید، اگر بچه‌ای مجذوب این کبوتر و شیر و پر طاووس شود، مادرش با همین‌ها می‌تواند داستان عاشورا و ظلم و ستم یزید را بگوید.»

علم‌جامانده از محرم، مشبک و سوراخ‌سوراخ است. حاج‌یوسف می‌گوید شاید حدود ۴۰هزار سوراخ در این علم درآورده‌ایم. کار سختی است. خیلی وقت‌ها فولاد و آهن می‌برد توی چشم. بیست‌درصد کار، تراشکاری و آهنگری است. بقیه هم همان‌طور که گفتم، توی خانه‌ها درست می‌شود؛ البته خانه‌ای که کارگاه آهنگری تویش درست کرده باشند. تعداد تیغه‌های علم، حتما باید فرد باشد تا بشود تعادل علم را حفظ کرد. از علم سه‌تیغه و پنج‌تیغه و هفت‌تیغه داریم تا پانزده‌تیغه که البته زیادی سنگین و دردسرساز می‌شود. می‌خواهم با علامت‌ها سلفی بگیرم. می‌خواهم حاج‌یوسف را میهمان صفحه مجازی کنم؛ اما نمی‌گذارد: «اینها قرار است یاد امام حسین (ع) را بیاورد توی دل مردم؛ عکس گرفتنی نیست. یک‌موقع می‌روند کپی می‌کنند. اینها باید همین‌جور تک باشد.» می‌گویم: «کی بازنشسته می‌شوی از این کار؟ بچه‌هایت کارت را دوست دارند؟» حاج‌یوسف، برای اولین‌بار می‌خندد. خنده‌اش ترکیب ناهمگونی دارد با چشم‌های غمگینش: «وقتی مُردم، بازنشسته می‌شوم. سه‌تا دختر دارم و تک‌پسری که آمریکاست.» تعجب می‌کنم. تعجب را می‌فهمد. سکوت می‌کند و بعد می‌گوید: «بله دخترم! علامت می‌سازم و پولش را می‌فرستم آمریکا، خرج پسرم می‌کنم. درس مهندسی می‌خواند.»

از بازار آهنگرها که دور شوی، سروکله گنجشک‌ها پیدا می‌شود. آخر آنها، پرنده‌های آهنی نیستند.

پیاده‌رو

•منیره بیحایی•

## حیف است نیازمندان از غذای نذری، بی‌نصیب بمانند

«حاج عباس پورسنتج» ۶۰ سال دارد. او آشپزی قدیمی و اهل تهران است. اجداد و نیاکان او آشپز بوده‌اند و از کودکی، در کنار دیگ و ملاقه و لوازم آشپزی هیئت، بزرگ شده است. از همان روزهای نوجوانی، کنار پدر ایستاد و فوت‌وفن غذاهای نذری را یاد گرفت. عطر پلو و خورش‌هایش در تکیه‌های زنجیرزنی و نوحه‌خوانی، هوش از سر عزاداران می‌برد. به خاطر همین است که اسمش در تکیه‌های شمال تهران، بر سر زبان‌ها افتاده است. او درباره تاریخ پخت قیمه نذری در تکیه‌ها و مساجد تهران در روزهای عزاداری می‌گوید: «قدیم‌ترها به قیمه، خورش نخود هم می‌گفتند؛ اما بیشتر، طبقه مرفه آن را می‌خورد. ایرانی‌ها معمولاً بهترین غذای‌شان را برای مراسم عزاداری امام حسین (ع) درست می‌کردند. قیمه و قرمه‌سبزی هم از غذاهای لذیذ ایرانی است که درست‌کردن آن هم سخت است. البته الان ۱۰۰ یا ۱۵۰ سال است که این غذاها را می‌پزند. بعدتر، زرشک‌پلو با مرغ و فستجان و آبگوشت هم به لیست غذاها اضافه شد.» عطر و طعم غذای امام حسین (ع)، در هر تکیه و مسجدی که باشد، تا چند کوچه و گاهی یک خیابان آن‌طرف‌تر می‌رود. زن‌های خانه‌دار، هزاربار سعی کرده‌اند غذایی با همان عطر و طعم درست کنند؛ اما نتوانسته‌اند. حاج‌عباس آقا می‌گوید: «گاهی پیش می‌آید که غذای هیئت هم خراب شود؛ مثلاً شفته شود یا ته بگیرد؛ اما باز هم غذای امام حسین (ع) است و برکت دارد. تابه‌حال هیچ‌وقت غذای من نسوخته است. چون همیشه کنار دیگ می‌ایستم و هر لحظه، از غذایم خبر می‌گیرم؛ اما یک‌بار می‌خواستند از روی عمد، غذایم را خراب کنند؛ یک‌سال برای عاشورا در تکیه تجریش باید ۷۵۰ کیلو برنج می‌پختیم. وقتی صحبت کردیم، دیدیم ۲۷ تا دیگ می‌شود. در مسجد، خیلی‌ها گفتند که برای کمک می‌ایند. من بودم و پسرم مهدی و یک کارگر. اما شب عاشورا، موقع کار هیچ‌کس نیامد. به ساعت دو شب که رسیدیم، فهمیدیم که می‌خواهند کار ما را خراب کنند. خلاصه می‌خواستند که دست‌مان را توی پوست گردو بگذارند. ۷۵۰ کیلو برنج! از ساعت دوی شب شروع به کار کردیم و آخرین دیگ‌مان را هم هفت صبح دم کردیم. شواهدش هست. ۲۷ دیگ! همه هم ته‌چین‌دار و هیچ سالی هم غذای ما به آن خوبی نشد. امروز هم که آن آدم‌ها را می‌بینم، چیزی نمی‌گویم. به خاطر همین مسائل، من از پای دیگم تکان نمی‌خورم. غذا را که پختم و سالم تحویل دادم، می‌روم استراحت می‌کنم. آقای پورسنتج به‌تازگی هم خیلی حساس است و می‌گوید ته‌دیگ همه غذاهايش را ته‌چین می‌زند. آشپزخانه تکیه‌ای که این روزها حاج‌آقا پورسنتج در آن آشپزی می‌کند، در خیابان امام حسین (ع) است. یک آشپزخانه بزرگ با دیوارها و کف سنگی. صبح است و خادمان، دیگ‌ها و آبکش‌ها و ظرف آماده می‌شوند. قرار است امشب شویدپلو با مرغ، برای عزاداران درست کنند. مرغ‌ها را شسته‌اند و در تشت‌های بزرگ زردرنگ گذاشته‌اند. برنج‌ها را هم در تشت‌های بزرگ خیس کرده‌اند و گوشه آشپزخانه گذاشته‌اند. پیرمردی با کلاه سبز، گوشه آشپزخانه نشسته و دارد دسته‌های شوید را پاک می‌کند. هنوز ساعت پنج بعدازظهر است و عطر غذای نذری، در آشپزخانه راه افتاده. عباس‌آقا پورسنتج می‌گوید: «این روزها بچه‌های کار و کارتن‌خواب‌ها و مردمی که حتی یک وعده غذا را به سختی تهیه می‌کنند، زیاد هستند... کاش نذری‌های امام حسین (ع)، به دست آنهایی برسد که نیاز به خوردن یک وعده غذای گرم دارند یا مدت‌ها در زندگی‌شان، نتوانسته‌اند قیمه یا قورمه‌سبزی درست کنند. اگر تبرک امام حسین (ع) باشد و برای شفای بیمار، همان یک دانه برنجش هم کفایت می‌کند.»